

کاربست نظریه بنیانی در شناخت دانش بومی

جعفر هزارجریبی *

رضا صفری شالی **

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۲۲

چکیده

دانش بومی به مجموعه‌ای از داشته‌ها، مهارت‌ها، ارزش‌ها، باورها، ابزارها و روش‌های یک گروه اجتماعی یا ملتی گفته می‌شود که در زمینه‌های گوناگون زندگی از طریق تجارب و تأیید نسل‌های متمادی به ارث رسیده است، و کاربرد صحیح آن می‌تواند منجر به توسعه درون‌زا - که در واقع توسعه منطبق با فرهنگ مردم و محیط آن جامعه می‌باشد - شود. از این رو مقاله حاضر به شناسایی یکی از مهم‌ترین رویکردهای روشی نوین در عرصه تحقیقات اجتماعی و جایگاه آن در شناخت دانش و ارزش‌های بومی می‌پردازد. نظریه

* استاد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی. (نویسنده مسئول)

** استادیار رفاه اجتماعی دانشگاه خوارزمی.

بنیانی این قابلیت را دارد که بجای آنکه به اثبات نظریه‌های موجود بپردازد، با شناخت واقعیت موجود در هر جامعه نظریه‌های جدیدی منطبق با آن جامعه خلق کند.

اهتمام روش‌شناسی نظریه بنیانی بر تولید و ساخت نظریه از دل داده‌های موجود در جامعه مورد مطالعه است. در این روش از رویکرد استقرایی استفاده می‌شود و محقق کار خود را با مشاهده و مصاحبه‌ها شروع می‌کند و سپس الگوها، مضامین، یا مقوله‌های عام را پیش می‌نهد. پس از این مرحله، به مدد روش‌های تفسیری، نظریه‌ها (بدون پیش‌انگاشته‌های قبلی و تأیید و رد آن‌ها) تولید و ارائه می‌شود. از این‌رو با توجه به ماهیت این نظریه می‌توان آن را به مثابه یک روش یا ابزار جهت شناخت ارزش‌ها، مهارت‌ها و به‌طور کلی دانش بومی جامعه مورد استفاده قرار داد.

واژه‌های کلیدی: دانش بومی، تحقیق کیفی، نظریه بنیانی، روش

مقایسه‌ای، توسعه درون‌زا

مقدمه

امروزه مدافعان پست‌مدرنیسم از پایان عصر نظریه‌ها و روایت‌های کلان خبر می‌دهند، به اعتقاد آنان اکنون به روایت‌های محلی و محدود نیازمندیم؛ علاوه بر این تحولات، محدودیت‌هایی که در روش کمی وجود دارد، همواره نقطه شروعی به نفع روش تحقیق کیفی بوده است (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۳). از نگاه دیگر باید خاطر نشان ساخت که زندگی اجتماعی به سبب کیفیات خاص کنشگران انسانی، مانند اندیشه ورزی، معنا دهی و ارزیابی پدیده‌ها، ابعاد متنوع و پیچیده‌ای دارد. کیفیات مذکور به سادگی کمیت نمی‌پذیرند و تن به آزمون و سنجش تجربی نمی‌دهند. جامعه به جای یک واقعیت از واقعیات تشکیل شده است. واقعیاتی که ارزش‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی جنسیتی آن‌ها را شکل می‌دهند. از این‌رو در بررسی واقعیت،

قرائت‌های گوناگونی وجود دارد. توان معنا دهی انسان‌ها آن‌ها را به‌عنوان موضوعات مورد مطالعه، از سایر موجودات و اشیا جدا می‌کند (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۱۰). تفاوت میان پدیده‌های انسانی با سایر پدیده‌های طبیعی، موجب می‌شود تا محققان برای شناخت و مطالعه انسان‌ها، در جستجوی روش‌های مطالعه مناسب باشند. این جستجو به‌ویژه زمانی صورت جدی به خود می‌گیرد که هدف، آشکار کردن معانی و فهمیدن ماهیت تجربه افراد یا پدیده‌هایی است که درباره آن‌ها اطلاعات زیادی وجود ندارد (ازکیا و همکاران، ۱۳۸۷: ۵).

روش تحقیق کیفی این امکان را برای محققان به وجود می‌آورد تا در برابر پدیده‌ها، خود انگیز و بازتابی باشند و این روش برای طبقه‌بندی مفاهیم انسانی و دستیابی به تفسیر و معنایی که مردم در مقابل پدیده‌ها انجام می‌دهند، مفید است معمولاً تحقیقات کیفی در سه ویژگی اشتراک دارند:

- یک دیدگاه کل‌گرا دارند که سعی در درک پدیده‌ها در کلیت خودشان دارند تا یک درک کامل از فرد، برنامه یا موقعیت خاص؛
- یک دیدگاه استنتاجی دارند؛

- یک رویکرد اکتشافی در محیط طبیعی دارند (endleton, 1997: 21).

این سه ویژگی جزء امتیازات تحقیقات کیفی محسوب می‌شوند، در این راستا نظریه بنیانی از جمله روش‌های کیفی است که آن را می‌توان برای بررسی تجارب گروه‌ها، افراد و همچنین «تحقیقی که متغیرهای ذی‌ربط متعلق به آن، هنوز ناشناخته مانده‌اند، بکار گرفت (مارشال و رأس من، ۱۳۷۷: ۶۲).

از نظر دنزین و لینکلن (Denzin, & Lincoln, 2000: 203) این روش به‌عنوان یک راهبرد تفسیری است، که هدفش کشف نیروهای اجتماعی زیربنایی است که پدیده‌های اجتماعی را شکل می‌دهند. تئوری‌های تولیدشده در نظریه بنیانی، نظریه بزرگ و کلان آن‌گونه که مورد نظر صاحب‌نظرانی مانند "مرتن و گیدنز" می‌باشد، نیست. در واقع، این نظریه‌ها هیچ‌گاه روایت‌های بزرگ و کلان تولید نمی‌کنند. ضمن آنکه در

مقابل، این نظریه‌ها، فرضیه‌های عملیاتی و اجرایی کوچکی هم نیستند که ما بتوانیم در طول روز و زندگی روزمره آن‌ها را بکار ببریم و یا حتی نادیده بگیریم. چیزهایی که بارنی گلیزر و آنسلم اشتراوس^۱ از طریق نظریه زمینه‌ای می‌خواهند تولید کنند، نظریه‌های متمایز و مشخص جامعه‌شناختی هستند که با سایر نظریه‌های جامعه‌شناختی هماهنگ خواهند بود. گلیزر و اشتراوس می‌گویند: محققان زیادی هستند که داده‌ها را از انواع گوناگون جمع‌آوری می‌کنند، مانند آمارگیران سرشماری و محققان تحقیقات بازار، اما تنها کاری که انجام آن فقط از عهده جامعه‌شناسان ساخته است، ساخت نظریه است. نظریه‌های جامعه‌شناسان شامل نظام‌هایی از مقولات^۲ و مقولات آن‌ها نیز نظام‌هایی از ویژگی‌ها و خصیصه‌ها را در برمی‌گیرد. این ویژگی‌ها و شرایط در نظریه بنیانی تحقق می‌یابد.

در نظریه بنیانی، یادداشت‌های نظری بر اساس یادداشت‌های کدگذاری و بهم‌وابستگی بین مقولات و متغیرها انجام می‌گیرد. نوشتن این یادداشت‌های نظری مستلزم رعایت شعار "هر مرحله توقف کن و یادداشت کن"^۳ می‌باشد. یعنی این که در این مرحله، محقق باید از داده‌ها فاصله بگیرد و همچنین از گزارش توصیفی صرف آن‌ها فراتر رود. کار مهم دیگر این مرحله ترتیب کردن نظری^۴ است که درباره فرایند نگارش و بازنگری نوشته‌ها است (Bohm, 2006: 271).

همچنین، ارزیابی گلیزر و اشتراوس از یک نظریه، بستگی به نقش آن نظریه در نظام وسیع‌تر دانش ندارد، بلکه این ارزیابی مبتنی بر این است که آیا این نظریه از یک طرف با حوزه‌ای که مطالعه می‌کند، برازش دارد یا خیر، و از طرف دیگر آیا این نظریه برای منطقه مربوطه کارایی عملی دارد یا خیر. منظور از برازش این است که مقولات باید به دلخواه و به آسانی - و نه به اجبار - در مورد داده‌ها بکار روند و در واقع

-
1. Barney G. Glaser & Anselm L. Strauss
 2. Category
 3. Stop and memo
 4. Theoretical sorting

توسط این داده‌ها شناسایی شوند. در مورد کارآیی برای منطقه مورد مطالعه، منظور این است که این مقولات به‌طور معنی‌داری با رفتار مورد مطالعه تناسب داشته باشند و قادر باشند این رفتار را تبیین کنند. (حبیب پور، ۱۳۸۴: ۶)

دانشی که در نظریه بنیانی تولید می‌شود، شامل دو نوع نظریه اساسی یا بنیادی^۱ و صوری می‌باشد. نظریه اساسی در مورد حوزه مورد مطالعه بکار می‌رود، مانند مطالعه زمینه‌های بزهکاری و ... (Glaser and Strauss, 1967: 2). اما نظریه صوری برای حوزه مفهومی مورد مطالعه در مورد فرایندهای اجتماعی در معنای کلی‌تری بکار می‌رود (Glaser and Strauss, 1967: 2).

گلنزر و اشتراوس پیشنهاد می‌کنند که به‌جای این که از یک منطق برای استنتاج و قیاس نظریه اساسی از نظریه صوری استفاده بکنیم، بهتر است که ابتدا با تولید نظریه اساسی از دل داده‌ها شروع کنیم و سپس به نظریه صوری برسیم و یا این که در نظریه صوری فعلی مان که از دل نظریه اساسی بیرون می‌آید، تجدیدنظر کنیم. بیشتر مطالعاتی هم که به تولید نظریه اساسی می‌انجامند، درنهایت امر به تولید و یا بهبود نظریه صوری منجر خواهند شد (Glaser and Strauss, 1967: 2).

عناصر نظریه‌ای که از دل تحلیل مقایسه‌ای نظریه بنیانی تولید می‌شود، در وهله نخست مقولات مفهومی و ویژگی‌های آن‌ها، و در وهله دوم نیز فرضیات یا روابط تعمیم‌یافته میان مقولات و ویژگی‌های آن‌ها می‌باشد. این مقولات در طول تحقیق شروع به شکل‌دهی الگوها و روابط متقابل خواهند کرد، که درنهایت هسته اصلی نظریه در حال ظهور را تشکیل خواهند داد (Glaser and Strauss, 1967: 2).

در نظریه بنیانی بهترین حالت این است که به‌جای این که بر اساس نظریه‌های موجود به دنبال مقولات از پیش تعیین‌شده باشیم، اجازه بدهیم تا این مقولات، خود از دل داده و زمینه سر بکشند. همچنین در تولید نظریه پیش از همه باید سعی کرد تا به

تنوعی از مقولات در بسیاری از سطوح تعمیم مفهومی و فرضیه‌ای رسید. این مفاهیم باید به نحوی تحلیلی و حتی حساسیت‌برانگیز باشند که محقق بتواند بر اساس تجارب شخصی خود، منابع و رفرنس‌های آن‌ها را درک کند (Ibid: 2).

بیان مسئله

دانش بومی، دانشی است که با فرهنگ هر منطقه قرین بوده و طی سالیان بی‌شمار توسعه و تکوین یافته است، در ضمن این دانش همواره با دنیای خارج از حوزه جغرافیایی خود تعامل و تبادل داشته و به شکلی پویا و سیستمی خود را با تحولات و دگرگونی‌های بیرونی و درونی محیط سازگار کرده است. به دلیل وجود مشخصه کل‌نگری و جامع‌نگری در دانش بومی، مردم اجتماعات محلی توانسته‌اند تمام نیازهای خود را طی قرون متمادی از این نظام دانش تأمین کنند. مطالعات نشان می‌دهد نظام‌های دانش بومی پتانسیل بالایی در جهت رفع نیازمندی‌ها و بالا بردن معرفت مردم زمانه خود دارند، از دید برخی از صاحب‌نظران، این دانش آن‌چنان‌که باید شناخته و به کار گرفته نشده است و عملاً بشر از این ظرفیت بالقوه، بهره زیادی نبرده است.

علت شکست بسیاری از برنامه‌های توسعه منطبق نبودن آن‌ها با دانش بومی می‌باشد. اگر بخواهیم در اینجا با توجه به ادبیات توسعه نقدی هم بر معتقدان توسعه برون‌زا داشته باشیم، می‌توان گفت که توسعه در کشور ما، بدون بهره‌گیری از معارف و ارزش‌های داخلی (ارزش‌های ایرانی - اسلامی) عملاً ممکن نیست. زیرا مردم سالیان متمادی با این ارزش‌ها و باورها زندگی کرده و توسعه‌ای که این ارزش‌ها را نادیده بگیرد، چندان مقبولیت و مشروعیت نخواهد یافت و منجر به شکست خواهد بود (ازکیا و صفری شالی، ۱۳۷۸: ۵). نگاهی به ویژگی‌های نظام‌های توسعه درون‌زا حاکی از آن است که در این نوع توسعه؛ دانش بومی به دلیل سیستمی بودن، داشتن انعطاف، متکی بودن بر نیازها، حفظ تنوع زیستی، مشارکتی بودن، تجربی بودن، در دسترس و

ارزان بودن، منطبق بودن بر فرهنگ مردم، دارا بودن صحت و دقت در بسیاری از شاخصه‌های منحصربه‌فرد دیگر، می‌تواند نقش به‌سزایی در فرایند توسعه ایفا کند (عمادی و عباسی، ۱۳۸۶: ۲۱). بدین ترتیب با توجه به قابلیت‌های به‌کارگیری دانش بومی در توسعه درون‌زا که هدفی مطلوب برای جامعه می‌باشد، سؤال این است که چگونه می‌توان با توجه به اهمیت دانش بومی، آن را در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها بکار گرفت؟ اینجاست که نیاز به روش‌شناسی مناسب جهت بهره‌گیری از آن مطرح می‌شود. نگارندگان این مقاله سعی دارند که به معرفی نظریه بنیانی^۱ (بنیادی) به‌عنوان یک روش‌شناسی علمی در جهت شناخت دانش بومی، بپردازند.

اهمیت و ضرورت استفاده از نظریه بنیانی

امروزه با توجه به انتقادهای جدی و نتایج نامطلوب مکتب نوسازی - به‌عنوان پیش‌قراول توسعه برون‌زا و مروج نوعی وابستگی و تقلید در ابعاد گوناگون - باعث شده است که توجه به سیاست‌های توسعه درون‌زا و پایدار مورد توجه بیشتری قرار گیرد. در این راستا دانش بومی در معنای شناختی و معرفتی^۲ مورد استقبال قرار گرفت. زیرا دانش بومی بخشی از سرمایه ملی هر اجتماع است که باورها، ارزش‌ها، روش‌ها، ابزارها و آگاهی‌های محلی آنان را در برمی‌گیرد. دانش بومی قابل دسترس و پویا بوده و در طی زمان آبدیده شده است و چون در بطن محیط طبیعی و اجتماعی محلی تکامل یافته است با شرایط بومی و منطقه‌ای کاملاً سازگار می‌باشد.

در این راستا می‌توان به قابلیت‌های تحقیقات کیفی اشاره داشت، زیرا هدف تحقیق کیفی توصیف واقعیت‌های اجتماعی از دیدگاه افراد است نه از دیدگاه مشاهده‌کننده؛ به همین جهت در تحقیق کیفی از نظریه‌های از پیش پذیرفته‌شده استفاده

1. Grounded theory

۲- میان علم به معنای science و علم به معنای شناخت knowledge باید تفاوت قائل شد، از این رو در این نوشتار کاربردپذیری تئوری زمینه‌ای در معنای دوم علم (knowledge) مدنظر می‌باشد.

کمی می‌شود و تأکید بر مشاهده حضوری است. یکی از بزرگ‌ترین امتیازات تحقیق کیفی، توان این روش در جذب و دستیابی به نظرهای شخصی است. وجه تمایز تحقیق کیفی از سایر روش‌ها، مطالعه رفتار اجتماعی در وضعیت طبیعی است، به عبارت دیگر پدیده در دنیای واقعی بررسی می‌شود و محقق موقعیت را با شکلی بسیار دقیق و طبیعی مطالعه می‌کند و مشاهده‌کننده با حضور مستقیم در صحنه مشاهده، تجربه‌های غنی‌تری را کسب می‌کند.

اما این که چگونه از قابلیت‌های نظریه‌بنیانی می‌توان، در جهت شناخت دانش بومی استفاده کرد، باید خاطر نشان ساخت که این روش برای هر نوع داده‌ای (متون، تصاویر، مصاحبه‌ها و یا مشاهده مردم‌نگارانه) مورد استفاده قرار می‌گیرد. نظریه‌بنیانی روشی است که برای طیف وسیعی از رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی کاربرد دارد (Chamberlain, 1995: 1; Haig, 2006: 1). این نظریه، در مقایسه با سایر روش‌های کیفی، یگانه روش منسجم و سیستماتیک تحلیل است؛ درحالی‌که سایر روش‌های کیفی بیشتر به کاربرد اصول کلی متکی‌اند تا یک روش سیستماتیک.

اشتراوس معتقد است که قوی‌ترین محل کاربرد نظریه‌بنیانی جایی است که قصد کشف موضوعات ناشناخته در میان باشد و یا این که درصدد باشیم در یک موقعیت مشابه، به نگاه تازه‌ای برسیم (Samik-Ibrahim, 2000: 3). به عبارت دیگر جذابیت نظریه‌بنیانی به این برمی‌گردد که تسلط و هژمونی نظریه‌های متداول و سطح بالا^۱ را به چالش می‌طلبد و مجموعه‌های روشن، ولی منطبق با هر جامعه را برمی‌تاباند. در واقع، داده‌هایی که نظریه‌بنیانی تولید می‌کند، از یک طرف داده‌های بسیار پیچیده و غنی هستند و از طرف دیگر این روش پیامدهایی را تولید می‌کند که هم با داده‌ها برازش دارند و هم حساسیت دولتمردان و صاحب‌نظران را برمی‌انگیزانند (Myers, 1998: 5).

گلیزر و اشتراوس در بیان کاربرد نظریه بنیانی اشاره می‌کنند که نظریه بنیانی یک روش‌شناسی "آن را خودت به تنهایی انجام بده" می‌باشد. همین خصلت نظریه بنیانی است که آن را برای تحقیق در زمینه‌های گوناگون مناسب می‌سازد (Samik-Ibrahim, 2000: 3).

در واقع نظریه بنیانی می‌خواهد به ساخت نوعی نظریه دست یابد که نسبت به واقعیت جامعه مورد مطالعه، نزدیک باشد و با آن سنخیت بالایی داشته باشد و از این‌رو هدف آن اثبات سایر نظریه‌های مطرح شده توسط صاحب‌نظران (سایر کشورها) نیست، (ایمانی، ۱۳۸۲: ۲۱۵). بلکه با به پرسش گرفتن این سؤال که چرا نباید نظریه را از دل داده‌ها تولید کرد، درصدد است تا رویکردهای روشی و معرفتی کنونی در عرصه تحقیق را به چالش طلبیده و چاره‌ای برای برون‌رفت از دایره متعارف ساخت نظریه، کشف و ارائه نماید. البته (ضمن آنکه نباید کاستی‌های روش‌شناسی نظریه بنیانی را به اهمال گذاشت)، باید اذعان داشت که این روش، افق جدیدی را برای محققان اجتماعی بخصوص جامعه‌شناسی می‌گشاید (حبیب پور، ۱۳۸۴: ۵).

نظریه بنیانی درست برخلاف رهیافت قیاسی که با نظریه‌ای کلی شروع می‌شود و از فرضیه‌هایی برای آزمون تجربی سرچشمه می‌گیرد، کار خود را با مشاهده شروع می‌کند و سپس الگوها، مضامین، یا مقوله‌های عام را پیش می‌نهد. این سخن بدان معنا نیست که محققان اندیشه‌ها یا انتظارات پیش‌پنداشته ندارند، در واقع آنچه که قبلاً آموخته شده است کاوش جدید را برای رسیدن به کلیت‌ها شکل می‌دهد. اما تحلیل برای تأیید یا رد فرضیه‌های خاص صورت نمی‌پذیرد. بر همین منوال، گشودگی رهیافت نظریه بنیانی، امکان آزادی عمل بیشتری را برای کشف پدیده‌های غیرمتظره فراهم می‌سازد. مفاهیمی که نظریه یا فرضیه خاصی را تشکیل می‌دهند، و به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند نوعی قانونمندی یا ناهمگونی را پیش‌بینی کنند. در نظریه بنیانی لازم نیست

بین رهیافت استقرایی و قیاسی یکی را انتخاب کرد، بلکه می‌توان تحقیق خود را به گونه‌ای طراحی کرد که فرضیه‌های مشخصی را آزمون کند و داده‌های جمع‌آوری شده را از طریق استقراء، تحلیل نماید. (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۲۷-۲۳)

نظریه بنیانی مبتنی بر این فرض اساسی است که تحقیقات کیفی می‌توانند و باید از دل داده‌ها، به تولید نظریه بپردازند. گلیرز و اشتراوس معتقدند که کفایت یک نظریه نمی‌تواند از فرایند تولید آن جدا باشد (Glaser & Strauss, 1967: 1). بنابراین، یک نظریه باید از دل داده‌ها و فرایندهای تولید آن بیرون بیاید، نه بر اساس رویکردهای نظری از قبل طراحی شده، آن‌چنان‌که روش‌های تجربی و نیز تحقیقات اجتماعی کنونی عمل می‌کنند. از این رو این موارد به‌عنوان ویژگی‌های نظریه زمینه‌ای بوده و در شناخت دانش بومی بسیار پراهمیت هستند.

پس هدف اصلی نظریه بنیانی این است که فراتر از گزارش توصیفی یک پدیده عمل کند و گزارشی از پدیده به دست دهد که در آن، مقولات با اصطلاحات خاص نظریه بنیانی شناسایی شده و روابط بین این مقولات و همچنین بافت و فرایند آن‌ها مشخص شود تا در نهایت به یک نظریه، از آن پدیده برسد (Chamberlain, 1995: 1). بدین ترتیب هدف اصلی از نگارش این مقاله بررسی ضرورت توجه به دانش بومی و معرفی نظریه بنیانی به‌عنوان یک ابزار روشی مهم در جهت شناخت و به‌کارگیری دانش بومی در محیط‌های دانشگاهی و تحقیقاتی کشور می‌باشد. از این رو در این نوشتار با توجه به قابلیت و توانمندی این نظریه، سعی می‌شود که به نقش و جایگاه آن به مثابه ابزاری، جهت شناخت دانش بومی پرداخته شود.

پیشینه موضوع (ادبیات تجربی)

دانش بومی نیز از جمله مباحثی است که در چند سال اخیر جهت بهره‌برداری از تجارب و سنت‌های به ارث رسیده، مورد توجه صاحب‌نظران داخلی قرار گرفته است، که در ادامه به چکیده تحقیقات و مقالات برخی از این صاحب‌نظران پرداخته می‌شود.

فاضلی (۱۳۸۸: ۹۶-۸۴) در مقاله‌ای با عنوان "گفتمان مسئله بومی‌سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی" به تحلیل گفتمان، آرا و دیدگاه‌های گوناگون در زمینه بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران پرداخته است. هدف اصلی ایشان بیان اجمالی نحله‌های گوناگون در زمینه بومی‌سازی و نقد آن‌ها و همچنین ارائه یک دیدگاه متفاوت برای فهم بومی‌سازی بر اساس تفکیک مفهومی بومی‌سازی است، در ضمن رویکرد نگارنده بر اساس مطالعات فرهنگی است. در این رویکرد تبیین موضوعات از نظر پیوندهای گوناگون بین قدرت و فرهنگ اهمیت دارد. تلاش شده است تا با تفکیک مفاهیم گوناگون در گفتمان بومی، مانند بومی بودن، بومی شدن، بومی‌سازی، بوم‌گرایی و بوم‌نگری، وجوه قدرت به کار رفته آشکار و پنهان در گفتمان بومی توضیح داده شود و به جای موضع‌گیری مبتنی بر نفی یا اثبات آن، نشان داده شود که در معنایی معین می‌توان به فرایند بومی‌سازی علوم اجتماعی پرداخت.

فراسنخواه (۱۳۸۸: ۹۷-۱۱۰) در مقاله‌ای به با عنوان "مقایسه سه گذرگاه درباره دانش بومی در ایران، با تأکید بر تحولات مفهومی، ساختی و کارکردی علم" بیان می‌کند، که اثبات‌گرایی در علم، و توسعه‌گرایی مبتنی بر آن، پیش از این که بتواند در ایران نیز مانند اروپا در یک دوره زمانی، سنت‌های نیرومند علمی، تحقیقاتی و آکادمیک خود را مستقر بکند، مواجه با رویکردهای پراکنده «نا اثبات‌گرایی» و «مابعد اثبات‌گرایی» شده است و به جای این که سنتز ثمربخشی از اندیشیدن در باب علم، اتفاق بیفتد، شاهد بودیم که چگونه در ایران دهه ۵۰ شمسی؛ گفتارهای مبهم بومی شدن علم و دانشگاه در لفافه‌ای از نقد اثبات‌گرایی، نقد کمیت‌گرایی و نقد ایدئولوژی

«علم-آیین»، سر از ایدئولوژی‌ها و پروژه‌های اسلامی سازی در پایان همان دهه و بعدازآن، درآورد، و به تأویل‌هایی اجتماعی و سیاسی انجامید، که اساساً در نیت مؤلفان نخست نیز نبود. آنگاه، دیگر باره به سبب هزینه‌های سنگین گفتمان «ایدئولوژیک کردن و آیینی کردن علم» هرگونه بحث از نسبت علوم با واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی، بومی و محلی، به صورت یک تابو یا فویبای شبه پوزیتیویستی درآمده است. علت این امر، از یک سو فقر نظری و از سوی دیگر آسیب‌پذیری‌های زمینه‌ای و ساختاری در جامعه ما بوده است.

فکوهی (۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۱۱) در مقاله‌ای با عنوان "دایاسپورای علمی ایرانی و نقش آن در بومی سازی علوم اجتماعی در ایران" خاطرنشان می‌کند که ایران از لحاظ تاریخی عمدتاً کشوری مهاجرپذیر بوده و امواج مهاجر فرستی در آن در دوره‌های خاصی بیش مشاهده نشده است. این امواج نیز غالباً موقت بوده و جابه‌جایی‌های بسیار گسترده جمعیتی به سوی خارج از مرزها را در بر نداشته است. با این وصف انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، دو واقعه بزرگ تاریخی در قرن اخیر بوده‌اند که موجی از مهاجرت‌ها را به خارج از ایران ایجاد کردند. همین امر نیز سبب شده است که در طول سه دهه گذشته یک دایاسپورا (جماعت مهاجران) علمی در دانشگاه‌های جهان و از جمله در برخی از معتبرترین دانشگاه‌های اروپا و آمریکا شکل بگیرد. این دایاسپورا امروز در حوزه علوم انسانی و به ویژه علوم اجتماعی عمدتاً در حوزه مسائل ایران تدریس و پژوهش می‌کند و در این راه و در برخی موارد، موقعیت بحران سیاسی بین‌المللی و مشکلاتی که در ایجاد رابطه میان ایران و برخی از قدرت‌های بزرگ پس از دوران انقلابی وجود داشته و دارد، زمینه‌هایی را برای رشد آن (از لحاظ تأمین بودجه‌های مطالعاتی و انتشاراتی و تأسیس کرسی‌های مطالعه خاورمیانه و ایران) فراهم آورده است که این امر تبلیغاتی نیز داشته است. پرسش‌های اساسی در این مقاله علاوه بر روشن کردن مفهوم «دایاسپورای علمی» و «بومی سازی علم» و امکان تحقق علمی آن، پرداختن به این مسئله است که اولاً بومی بودن دانشمندان و دانش اجتماعی را باید بر اساس تبار

شناختی آن دانشمندان ارزیابی کرد و یا بر اساس تعلق دانشگاهی و ملی آنها، به چارچوب‌های نهادینه شده علمی و دوم آن‌که حضور و تداوم فعالیت این دایاسپورا در چه موقعیت و شرایطی می‌تواند به سود بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران باشد؟ امروزه ما در وضعیتی هستیم که نه فقط دیدگاه روشنی نسبت به ابعاد دقیق و فعالیت‌های این دایاسپورا (و اصولاً دایاسپورای ایرانی در کلیت آن) نداریم، بلکه رابطه‌ای مشخص و تعریف شده به خصوص نهادینه شده نیز با آن وجود ندارد و روابط صرفاً شکل شخصی دارند و به مناسبات افراد با یکدیگر یا روابط نهادهای ایرانی، با اشخاص دایاسپورا یا برعکس محدود می‌شوند. با توجه به هدف اساسی‌ای که باید مدنظر علوم اجتماعی ایران باشد، یعنی انتقال مرکز شناخت جامعه ایرانی به آکادمی‌های خود این کشور (در کوتاه یا درازمدت)، ارزیابی و سنجش موقعیت این دایاسپورا با نگاهی انتقادی و به دور از پیش‌داوری و با در نظر گرفتن تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ضروری است.

مؤمنی (۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۳۹) در مقاله‌ای با عنوان "ایران و چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی" بیان می‌کند که شکل‌گیری جامعه‌ها و اقتصادهای مبتنی بر دانایی و افزایش چشمگیر نقش انسان‌های دانا در خلق ارزش افزوده جدید در فعالیت‌های اقتصادی، توجه به همه انواع دانایی‌ها را در مقیاس جهانی افزایش داده است و در این میان انواع علم بومی به دلایل گوناگون با نوعی اولویت مورد توجه قرار گرفته‌اند. سؤال این است که علم بومی با هر معنایی چگونه شکل می‌گیرد و چگونه خود را با اقتضات اقتصاد جهانی شده تطبیق می‌دهد؟ در این نوشتار تلاش شده است که با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس چارچوب نظری نهادگرایی پاسخ‌هایی درخور برای این پرسش ارائه شود. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که با انجام اصلاحات جدی در زمینه نظام آموزش‌های رسمی، نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و نظام پاداش‌ده اقتصادی-اجتماعی در کشورمان،

می‌توان به صورت موفقیّت‌آمیزی از عهده چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی برآمد.

رازقی (۱۳۸۷: ۱) در مقاله "علم و فناوری بومی یا بومی‌سازی علم و فناوری" می‌گوید در ارتباط با بحث بومی شدن علم به طور عام، چند نکته قابل بررسی است. نکته اول این که بومی شدن علم تحت تأثیر این مسئله است که بدانیم چه تعریفی از علم داریم. ابتدا باید میان علم به معنای science و علم به معنای شناخت (knowledge) تفکیک قائل شد. نکته دوم این است که رویکردمان را نسبت به پدیده بومی شدن علم مشخص سازیم. مشخص کنیم که رویکرد ما پوزیتیویستی است یا تاریخی یا انتقادی یا تفسیرگرایانه، نکته سوم مشخص کردن نوع تقسیم‌بندی ما از علم است. آیا اعتقاد داریم علوم انسانی همانند علوم طبیعی است یا متفاوت است؟ نکته چهارم این است که در مطالعات مشخص سازیم که ما چه هنجارهایی برای علم در نظر می‌گیریم، که بر اساس آن بومی بودن یا نبودن را معین کنیم. نکته پنجم و آخر این است که به تطبیق نظریه‌ها در همه زمینه‌ها بپردازیم، یعنی نظریه‌ها و پارادایم‌ها را با شرایط عینی جامعه تطبیق دهیم. این عمل به معنای عملیاتی کردن علم است. در سال ۲۰۰۱، انجمن بین‌المللی تاریخ و فلسفه علم به دانش بومی تحت عناوین مطرح از جمله local knowledge و folk knowledge توجه کرده است. در این سال انجمن یادآور شده که نیازمند دانش‌های بومی هستیم و خواسته که دانشمندان حوزه science با دانشمندان حوزه سنتی و بومی ارتباط داشته باشند و به دانشمندان science توصیه کرده که از دانش بومی بهره‌مند شوند.

در ادامه برای ایجاد رابطه دینامیکی بین روش (نظریه بنیانی) و هدف (شناخت دانش بومی) لازم است که به یک نمونه تجربی در مورد نظریه بنیانی در کشورمان اشاره شود.

ایمانی در پایان‌نامه (تز) دکترای خود با عنوان "بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر عملکرد شوراهای اسلامی شهر در توسعه محلی" از نظریه بنیانی استفاده کرده و

می‌گوید که گراند تئوری^۱ در فارسی برابر است با، نظریه بازکاوی (ببی، ۱۳۸۱) و نظریه میدانی (ذکایی، ۱۳۸۱) و با توجه به تأکید مبدعان این رهیافت بر «بنیان نظریه تحلیل داده‌های میدانی» عبارت «نظریه بنیانی و یا زمینه‌ای» مناسب‌تر به نظر می‌رسد. با توجه به این که موضوعات توسعه از حوزه تحقیقاتی هستند که نیاز اساسی به روش‌های تحقیق کیفی دارند، استفاده از نظریه بنیانی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و همان طور که دنزین و لینکلن از طرفداران این نظریه معتقد هستند، روزبه‌روز به ارزش این نظریه افزوده می‌شود و به شکل گسترده‌ای به‌عنوان یک راهبرد تفسیری در علوم اجتماعی به کار گرفته می‌شود. یکی دیگر از امتیازات این نظریه هزینه‌های اندک آن است. چمبرز می‌گوید، تحقیقات کمی مانند پیمایش‌ها هزینه زیادی دارند در صورتی که تحقیقات کیفی (مانند نظریه بنیانی) با بودجه اندک، بسیار کارآمدتر بوده و از سوی دیگر امکان شناخت عمیق‌تر را فراهم می‌سازند (چمبرز، ۱۳۷۷، به نقل از ایمانی، ۱۳۸۲).

با توجه به ادبیات تجربی تحقیق مشخص شد که اولاً امکان بومی‌سازی علم (خصوصاً در حوزه علوم انسانی با توجه به مقتضیات و شرایط فرهنگی جامعه) ضرورت داشته و ثانیاً نظریه بنیانی با توجه به ماهیت خود، به‌عنوان یک روش و ابزار کارآمد در جهت شناخت و باروری این دانش مطرح می‌باشد.

مبانی نظری و روشی نظریه بنیانی

در تحقیق کیفی، هرچند رویکردهای گوناگونی با پیش‌فرض‌های نظری و کانون‌های روش‌شناختی همراه با درک‌های متفاوتی از موضوع وجود دارد، ولی می‌توان آن‌ها را در سه دیدگاه عمده خلاصه کرد: مرجع نظری دسته اول کنش متقابل نمادین^۲ و

1. Grounded theory Approach

2. Symbolic interactionism

پدیدارشناسی^۱ است که به تعامل و ذهنیت‌های مشترک توجه ویژه نشان می‌دهد و شامل آگاهی، ادراک، گرایش‌ها، احساسات و عقاید افراد می‌شود. دومین گروه عمده به لحاظ نظری در روش‌شناسی قوم‌نگارانه^۲ و برساخت‌گرایی^۳ ریشه دارد و به امور عادی روزمره و نحوه ساختن واقعیت اجتماعی توجه نشان می‌دهد. سومین مرجع نظری نیز ساخت‌گرایی^۴ یا روان‌کاوی^۵ است که وجود ساختارها و سازوکارهای ناخودآگاه روانی و آرایش‌های اجتماعی پنهان را مدنظر قرار می‌دهد. (فلیک، ۱۳۸۷: ۲۳)

اما نظریه بنیانی (به مثابه یکی از روش‌های کیفی) در سال ۱۹۶۷ توسط بارنی گلنزر و آنسلم اشتراوس^۶ ابداع شد. با توجه به اهمیت و جایگاه روش‌شناسی تفسیری^۷ در نظریه بنیانی باید خاطر نشان ساخت که روش‌شناسی تفسیری در علوم اجتماعی به نحوی مربوط به نظریات ماکس وبر^۸ می‌باشد که بی‌تأثیر از اندیشه‌های دیلتای^۹ و شیلایر ماخر^{۱۰} نبوده است. وبر به تمایز بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی و مطالعه کنش اعتقاد داشت. او معتقد بود علوم اجتماعی و علوم طبیعی در موضوع باهم تفاوت اساسی دارند. این فرق ناشی از آن است که انسان موجودی فعال، آگاه و هوشیار نسبت به جریانات موقعیت اجتماعی بوده و قادر به انتخاب نحوه چگونگی عمل کردن است، اما پدیده‌های طبیعی برای کسانی که با آن‌ها سروکار دارند، فاقد معنی هستند (نیل، ۱۳۷۴، به نقل از ازکیا و همکاران، ۱۳۸۷). بدین ترتیب خطوط اصلی این اندیشه علاوه بر توجه به ابعاد کیفی و ذهنی پدیده‌های انسانی به بعد زمان و مکان در فرایند شناخت توجه دارد.

-
1. Phenomenology
 2. Ethnography
 3. Constructionist
 4. Structuralism
 5. psychoanalysis
 6. Barney G. Glaser & Anselm L. Strauss
 7. Interpretive method
 8. Max Weber,
 9. Dyltay
 10. Shlayr Makhr

با توجه به ماهیت روش‌شناسی تحقیق در حوزه دانش بومی، استفاده از روش‌های کیفی مانند نظریه بنیانی را می‌طلبد. اشتراوس و کوربین^۱ رهیافت این نظریه را چنین تعریف می‌کنند: «یک روش تحقیق کیفی که مجموعه منظمی از رویه‌ها را برای توسعه یک نظریه بنیادین برخاسته از استقراء، در مورد یک پدیده به کار می‌گیرد (Strauss & Corbin, 1990, 24). چارماز^۲ در تعریف نظریه بنیانی، یک رویکرد سازه‌گرایانه اجتماعی^۳ اتخاذ کرده و اشاره می‌کند که نظریه بنیانی روشی است که شامل فرایند دیالکتیکی و فعالی بوده و پیامد هر تحقیقی است که از این روش "به‌عنوان یک سازه اجتماعی از سازه‌های اجتماعی‌ای که در داده‌ها یافت و روشن می‌شوند"، استفاده می‌کند (Chamberlain, 1995: 3).

سمیک - ابراهیم^۴، به نقل از گلیرز و اشتراوس، روش‌شناسی نظریه بنیانی را به‌عنوان یک "روش کلی تحلیل مقایسه‌ای" برای کشف نظریه بر اساس چهار معیار "فعالیت یا عمل^۵ (تعمیم‌پذیر)، تناسب^۶ (درک)، برآزش^۷ (اعتبار) و اصلاح‌پذیری^۸ (کنترل) می‌داند، که هم در مورد داده‌های کمی و هم داده‌های کیفی قابل کاربرد می‌باشد (Samik-Ibrahim, 2000: 2-3). ضمن آنکه، این معیارها خارج از معنای مصطلح در بافت پوزیتیویستی می‌باشند (Haig, 2006: 1)

رهیافت نظریه بنیانی ریشه در پراگماتیسم دارد که فلسفه راهنمایش به‌روشنی از سوی گلیرز و اشتراوس تصدیق شده است. پراگماتیسم، زمانی که به موضوعات معرفت و حقیقت می‌پردازد تأکید زیادی بر عمل نسبت به انتزاع می‌کند. پراگماتیسم بر

-
1. Strauss & Corbin
 2. Chamraz
 3. Social Constructionist Approach
 4. Samik-Ibrahim
 5. work
 6. Relevance
 7. Fit
 8. Modifiability

طبق این اصل عمل می‌کند که ارزش هر نظریه تنها بر اساس این که "چگونه به خوبی نیازهای عملی واقعی را می‌شناسد و چگونه در عمل به همان خوبی کار می‌کند"، می‌تواند مورد داوری قرار گیرد. به تعبیر لاک «نظریه بنیانی میراث فلسفی پراگماتیسمی خود را در اصرار بر این که نظریه خوب آن است که در عمل و در جریان وقایع روزمره، نه تنها برای دانشمندان اجتماعی، بلکه همچنین برای افراد عادی مفید باشد، اثبات می‌کند. به این معنا آزمون یک نظریه خوب این است که برای افراد جامعه مفید و مؤثر باشد» (ازکیا و همکاران، ۱۳۸۱). در خصوص عمل‌گرایی نظریه بنیانی، باید خاطر نشان ساخت که در این روش، نظریه از دل داده‌ها بیرون می‌آید، اما این بدان معنا نیست که تمام مراحل آن جدا از هم و منفصل اجرا می‌شوند، بلکه در این روش، تمام مراحل جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها و ساخت نظریه، به‌عنوان رهیافتی منسجم و متقابلاً مرتبط دیده می‌شوند. نظریه بنیانی با ایده‌های اولیه درباره یک سؤال شروع شده و به تولید گزارش درباره نتایج ختم می‌شود. (حبیب پور، ۱۳۸۴: ۵)

از این رو در ادامه به بررسی مراحل نظریه زمینه‌ای (فرایند جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها و تولید نظریه) پرداخته می‌شود:

الف- فرایند جمع‌آوری داده‌ها

در جمع‌آوری داده‌ها مراحل زیر انجام می‌گیرد:

- ۱- بیان سؤالات: سؤالاتی که در نظریه بنیانی مطرح می‌شوند، عموماً سؤالاتی کلی و باز هستند، اما از آنجاکه در این روش، نظریه به‌صورت استقرایی از دل داده‌ها بیرون می‌آید، بنابراین سؤالات تحقیق در مراحل بعدی به‌صورت سامان‌یافته مطرح می‌شوند، تا در قالب نظریه بنیانی قابل آزمون باشند.
- ۲- فرضیه: در نظریه بنیانی، فرضیه در ابتدا به شکل روابط پیشنهادی - و نه آزمون شده - میان مقولات مطرح می‌شود. نظریه بنیانی با فرضیه‌های بسیاری در

سطوح گوناگون تعمیم، سروکار دارد، - برخلاف رویکردهای نظریه - آزمون محور که برای رد یک فرضیه از طریق داده‌های کمی یا تجربی طراحی شده‌اند. - بنابراین، تولید فرضیه در نظریه بنیانی نیازمند آن است که به اندازه کافی داده داشته باشیم تا فرضیه را پیشنهاد کنیم، نه این که آن را آزمون کنیم (Glaser and Strauss, 1967: 2).

۳- نمونه‌گیری: نمونه‌گیری عمدتاً به صورت نظری یا مبتنی بر هدف بوده و تصمیم برای انتخاب نمونه در فرایند تحقیق، سامان یافته و جمع‌آوری داده‌ها تا زمانی که مقوله‌های اصلی ظاهر شوند، ضروری است. در این روش محقق می‌کوشد به صورت هدف‌دار بر مبنای این که چه نوع اطلاعات خاصی مورد نیاز است، نمونه‌ها را انتخاب کند. یعنی نمونه‌گیری مورد نظر، نمونه‌گیری نظری است که بر اساس سازه‌های به لحاظ نظری مرتبط انجام می‌گیرد. نمونه‌گیری نظری، نمونه‌گیری آماری نیست. در این شیوه نمونه‌گیری ممکن است برخی مواقع تنها از یک تعداد گروه کمتر برای ساخت یک مقوله، و در مواقع دیگر از گروه‌های زیادتر برای این کار استفاده شود. تعداد گروه‌ها بر اساس میزان اشباع و سطح نظریه‌ای که شخص درصدد تولید آن است، انتخاب می‌شود. اشباع نظری در اینجا بدین معناست که با ادامه مراحل جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، هیچ جنبه تازه‌ای به نظریه اضافه نمی‌شود. بنابراین، دانستن این که چه موقع نمونه‌گیری را قطع کنیم، مهارت خاصی است که از طریق تجربه قابل دستیابی است (ذکایی، ۱۳۸۱: ۵۹).

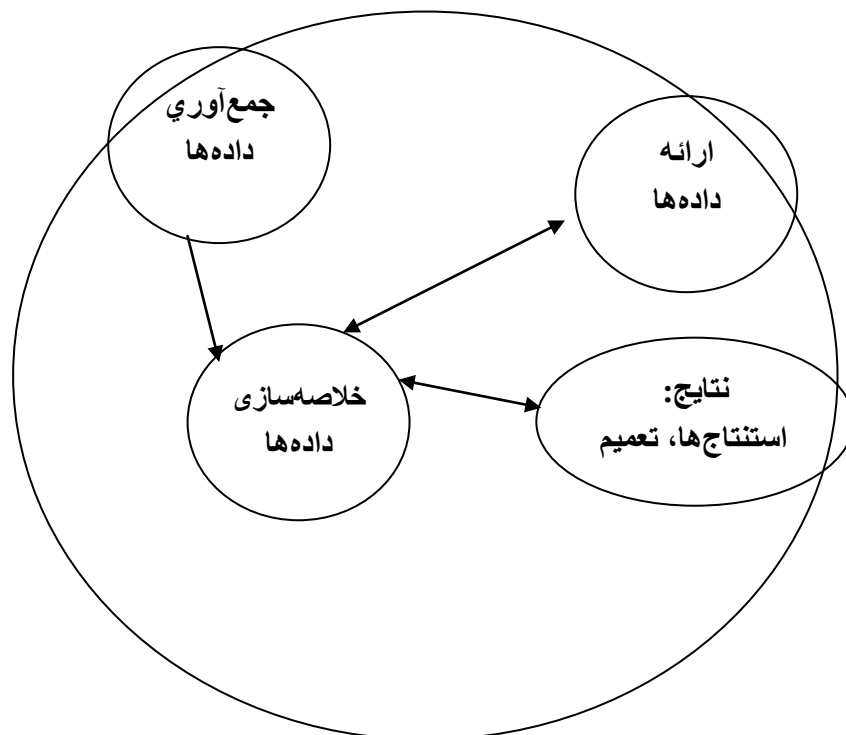
۴- اعتبار تحقیق: در نظریه بنیانی، اعتبار با انتخاب گروه‌های مقایسه چندگانه به دست می‌آید.

۵- جمع‌آوری داده‌ها: گلیزر و اشتراوس بر این باورند که نظریه بنیانی علمی نیست که روش‌ها و رویه‌های خاص خود را داشته باشد. از همین سبب، به محققان پیشنهاد می‌کنند که متناسب با اهداف رشته خود، از روش‌های خاصی بهره بگیرند (Haig, 2006: 1).

در مجموع روش‌های جمع‌آوری داده‌ها در نظریه بنیانی، مشابه سایر روش‌های تحقیق کیفی است. در این روش نیز، داده‌ها ممکن است کمی، کیفی و یا ترکیبی از هر دو باشند، بنابراین، در جمع‌آوری داده‌ها معمولاً از ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی استفاده می‌شود.

- تجزیه و تحلیل داده‌ها

تجزیه و تحلیل داده‌ها فرایندی چندمرحله‌ای است که طی آن داده‌ها از طریق بکارگیری ابزارهای جمع‌آوری در نمونه (جامعه آماری فراهم آمدند) خلاصه بندی، دسته‌بندی و درنهایت پردازش می‌شوند تا زمینه برقراری انواع تحلیل‌ها و ارتباطها بین این داده‌ها به منظور آزمون فرضیه‌ها فراهم آید. فرایند تحلیل داده‌ها را در شکل ۱ می‌توان دید:



شکل ۱- فرآیند اجمالی تجزیه و تحلیل داده‌ها

در نظریه بنیانی، کدگذاری به معنای رمزگشایی و تفسیر داده‌ها و شامل نام‌گذاری مفاهیم و تبیین و بحث از آن‌ها با جزئیات بیشتر می‌باشد. سپس این تبیین‌ها در قالب یادداشت‌های کدگذاری انعکاس می‌یابند. بنابراین، نتیجه کدگذاری، فهرستی از اصطلاحات و نیز یک متن تبیینی است (Bohm, 1995: 270).

برخلاف سایر طرح‌ها، که قادرند، نظامی از کدها را تشکیل بدهند و تنها هم در مورد آن‌ها بکار روند، تحلیلگران نظریه بنیانی روش‌های بسیار زیادی را برای کدگذاری پیش‌روی دارند و می‌توانند در فرایند کدگذاری داده‌ها، آن‌ها را بکار برند (Myers, 1994: 1).

کد یک واژه فنی از روش تحلیلی است که نمایانگر یک مفهوم نام‌گذاری شده است. در نظریه بنیانی، بعد از این که داده‌ها جمع‌آوری شدند، شاخص‌های پدیده مورد مطالعه، شناسایی می‌شوند. سپس هدف اولین تحلیل‌هایی که بر روی داده‌ها صورت می‌گیرد، تولید کدهایی است که مستقیماً با داده‌ها در ارتباط هستند. در این روش، داده‌ها در ابتدا همیشه حالت موقتی دارند، اما در هنگام تحلیل، آن‌ها متمایزتر، متعددتر و انتزاعی‌تر می‌شوند. این مفاهیم تمایزیافته، در واقع همان مقولات هستند (Bohm, 1995: 271).

بدین ترتیب نخستین گام در هر تجزیه و تحلیل، دسته‌بندی داده‌هاست، یک مقوله (طبقه یا دسته) در حقیقت معادل بخش یا زیر بخش^۱ در مجموعه‌هاست. اگر مجموعه‌ای از موارد به گونه‌ای دسته‌بندی شوند، درست مثل این است که طبق قاعده‌ای بخش‌بندی شده باشند، این قاعده در واقع بیان می‌کند که اعضای مجموعه را چگونه به بخش‌های گوناگون اختصاص دهیم. قواعد بخش‌بندی در نظریه مجموعه‌ها، درباره مسائل مربوط به دسته‌بندی داده‌ها نیز صادق است، باید این قواعد را بشناسیم و آن‌ها را به قاعده اصلی تجزیه و تحلیل ربط دهیم و در موقعیت‌های عملی تحلیل، به کار

بیندیم. در ضمن مقوله‌ها باید بر پایه مقصود و مسئله پژوهش مشخص شده و هر مقوله از یک اصل طبقه‌بندی شده^۱، مشتق شود (هومن، ۱۳۷۳: ۲۰۸، به نقل از دارابی، ۱۳۸۴).

ویژگی مهم نظریه بنیانی که باعث شده تا خصلت بنیانی (زمینه‌ای) بودن خود را حفظ کند، این است که در این روش، جمع‌آوری و تحلیل بعضاً به صورت عمدی و آگاهانه در هم ادغام می‌شوند و سپس تحلیل اولیه‌ای روی آن‌ها انجام می‌گیرد، تا مرحله جمع‌آوری داده‌ها از نو به صورت سازمان‌یافته شکل گیرد. این کار به محقق این فرصت را می‌دهد تا میزان تراکم^۲ و اشباع^۳ مقولات بازگشت شده^۴ و همچنین یافته‌های غیر انتظار تبعی را افزایش دهد (Chamberlain, 1995: 2). یکپارچگی در مرحله جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، ضمن آن‌که بینش‌هایی را در اختیار محقق قرار می‌دهد، پارامترهای نظریه را نیز شفاف می‌کند. انجام چنین تحلیل‌هایی در ابتدای تحقیق و پس از جمع‌آوری مقدماتی داده‌ها، ادبیات مقدماتی تحقیق را نیز غنی‌تر می‌کند. البته باید توجه داشت که خواندن و ادغام ادبیات تحقیق در مراحل اولیه جمع‌آوری داده‌ها را حتماً به عنوان بخش مهمی از توسعه نظریه حتماً باید انجام داد (Chamberlain, 1995: 2).

دو روش مهمی که سهم زیادی در هدایت تحلیل و نظریه‌سازی در نظریه بنیانی دارند، طرح سؤالات و انجام مقایسه می‌باشند، اگرچه از یادداشت‌برداری و استفاده از دیاگرام هم - که روش‌های شناسایی و ادغام تعامل^۵ و فرایند^۶ هستند - می‌توان جهت تحلیل داده‌ها استفاده کرد (Chamberlain, 1995: 2). نکته مهمی که در نظریه‌سازی در روش نظریه بنیانی در هنگام تحلیل داده‌ها باید مدنظر داشت، این است که در تحلیل

-
1. classificatory principle
 2. Density
 3. Saturation
 4. Recurred
 5. Interaction
 6. Process

داده‌ها، حساسیت نظری محقق از اهمیت شایانی برخوردار است (Chamberlain, 1995: 2).

گلیزر و اشتراوس اشاره می‌کنند که راهبرد اصلی نظریه بنیانی، استفاده از روش تحلیل مقایسه‌ای^۱ است. بنابراین، در این روش، هر نمونه‌ای (پاسخگویی)^۲ با یافتن نمونه (پاسخگویی) دیگری که باید با آن مقایسه شود و مقولاتی که بر اساس آن‌ها باهمدیگر تفاوت دارند، خود را می‌نمایاند. در مقایسه، داده‌ها به صورت معانی کمیت‌پذیر کدگذاری می‌شوند تا از آن‌ها جهت تشکیل مقولات و آزمون فرضیه‌ها استفاده شود. گلیزر و اشتراوس معتقدند برای این که به یک نظریه بنیانی دست یابیم، بهتر است که مراحل کدگذاری و تحلیل داده‌ها را باهم ترکیب کنیم.

– نظریه‌سازی

در نظریه بنیانی، مهم‌ترین روش ساخت نظریه، تحلیل مقایسه‌ای است. بدین صورت که در این روش، گروه‌ها و خرده گروه‌های گوناگون مردم باهمدیگر مقایسه می‌شوند و تفاوت‌های موجود میان آن‌ها به صورت نظریه درمی‌آید. سپس این نظریه از طریق مقایسه با سایر گروه‌ها، مورد آزمون و اصلاح قرار می‌گیرد. البته باید اشاره داشت که تولید نظریه در این روش نیازمند یک فرایند تعاملی میان مراحل جمع‌آوری داده‌ها، کدگذاری، تجزیه و تحلیل و برنامه‌ریزی آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، می‌باشد (Glaser and Strauss, 1967: 1-2).

گلیزر و اشتراوس، به نظریه‌ای معتقدند که به طریق استقرایی کشف شده، و زمینه در داده‌هایی که به صورت نظام‌مند تحلیل شده‌اند داشته باشد (Haig, 2006: 1). در نظریه بنیانی، ما می‌توانیم با بررسی داده‌ها، انگاره‌های مشخصی را کشف کنیم که در نهایت به تولید مفاهیمی کلی در رابطه با این داده‌ها منجر شوند. سپس می‌توان

1. Constant
2. Case

این مفاهیم را بر اساس گزاره‌های نظری وسیع‌تری بنیان نهاد که به نوبه خود می‌توانند در رابطه با سایر گروه‌های مقایسه‌ای، ارزیابی و آزمون شوند (Glaser and Strauss, 1967: 1).

برای کشف نظریه (تئوری) در نظریه بنیانی، محقق می‌تواند به کمک شواهد و قرائن موجود، مقولات مفهومی و مشخصات هر یک را تولید کند و سپس دوباره به کمک این شواهد و قرائن، مفاهیم خود را ساخته، پرداخته و تشریح نماید. این محقق آنگاه می‌تواند با کشف همین مقولات مفهومی در سایر گروه‌های مقایسه‌ای، به‌منظور افزایش تعمیم‌پذیری این مفاهیم، از آن‌ها دفاع و یا اصلاحاتی را در آن‌ها انجام دهد (Glaser and Strauss, 1967: 1).

در پایان، این نکته را هم باید افزود که در نظریه بنیانی، نظریه‌ای که از دل داده‌ها بیرون می‌آید، باید خوب بودن و کفایتش آزمون شود. "بوم" (۱۹۹۵: ۲۷۴) اشاره می‌کند که آزمون‌پذیری یک نظریه، از طریق مقابله مجدد گزاره‌های نظری (به‌عنوان فرضیات) آن نظریه، با واقعیت امکان‌پذیر است، اگرچه انجام چنین کاری در مورد پدیده‌های اجتماعی و بخصوص تاریخی با محدودیت‌هایی روبروست، چراکه شرایط اجتماعی را نمی‌توان از روی اراده به‌طور دقیق بازتولید کرد.

اشتراوس و کوربین بر این باورند که برای دست یافتن به یک نظریه خوب از دل داده‌های نظریه بنیانی رعایت چهار معیار لازم است:

۱- برازش با پدیده: چنانچه این نظریه به‌دقت از داده‌های گوناگون اقتباس شده باشد و بر اساس واقعیت روزمره منطقه مورد مطالعه طراحی شده باشد، در آن صورت این نظریه باید با پدیده مورد مطالعه برازش داشته باشد.

۲- قابلیت فهم: نظریه تولید شده باید نه‌تنها بینش و فهمی را ایجاد کند، بلکه بایستی برای مردم و کسانی که در منطقه درگیرند، قابل درک باشد.

۳- قابلیت تعمیم: با فرض این که داده‌ها از جامعیت لازم برخوردارند، تفسیرها به صورت مفهومی و کلی انجام می‌شوند، و نظریه تولیدشده به اندازه کافی از تغییرپذیری و انتزاع برخوردار است که می‌توان آن را در رابطه با بافت‌های گوناگون منطقه مورد مطالعه، بکار بست، این نظریه باید تعمیم‌پذیر باشد (Chamberlain, 1995: 3-4). "بوم" معتقد است که بخشی از تعمیم‌پذیری یک نظریه بنیانی، به فرایند انتزاعی بستگی دارد که در کلیت تحقیق رسوخ کرده و بکار رفته است. بنابراین، هرچه قدرت انتزاع تنظیم مقولات بخصوص مقوله محوری بیشتر باشد، نظریه از گستره کاربردی بیشتری برخوردار است (Bohm, 1997: 274).

۴- قابلیت کنترل: نظریه‌ای که تولید می‌شود، باید شرایطی که در آن این نظریه ساخته شده، را بیان کرده و زمینه انجام اقدامات عملی در منطقه را نیز فراهم کند (Chamberlain, 1995: 3-4).

نتیجه‌گیری

توسعه هدفی مطلوب و ارزشی برای تمام جوامع و کشورها می‌باشد، اما سیاست‌های ناموفق توسعه در یک قرن اخیر و پیامدهای نامطلوب فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی این سیاست‌ها باعث شده که امروزه توجه به دانش بومی در معنای شناختی و معرفتی آن مورد توجه جدی دولتمردان و صاحب‌نظران هر جامعه قرار گیرد. در مجموع می‌توان گفت که جهت بهره‌برداری و از قوه به فعل درآوردن علوم انسانی به راحتی می‌توان از دانش بومی کشورمان استفاده کرد، به عبارت دیگر اگر به زودی نشود science را در معنای علوم طبیعی آن بومی کرد ولی می‌توان علوم چون روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را بومی کرد. در مجموع در ارتباط با اهمیت بهره‌برداری دانش بومی چند نکته قابل بررسی و طرح می‌باشد، نکته اول این است که ارزش‌های فرهنگی که غرب بر آن استوار است با جامعه ما منطبق نیست. یعنی این که

علوم انسانی در غرب ضرورتاً منطبق با فرهنگ و تمدن - مذهب - کشور ما نیست و در بسیاری از زمینه‌ها می‌تواند متفاوت باشد. نکته دوم بحث سیاستگذاری در علوم انسانی است. از آنجایی که نیازهای جامعه ما با غرب فرق می‌کند، سیاستگذاری نیز باید منطبق با این نیازها باشد. نکته سوم، توجه به اعتبار و منزلت محققان و دانشمندان و همچنین هویت ملی و مذهبی کشورمان است، که باید مورد توجه جدی قرار گیرد (رزاقی، ۱۳۸۷: ۳).

از این رو در نوشتار حاضر، تحقیق کیفی به‌عنوان یک روش جهت شناخت دانش بومی معرفی شده، که در آن، محقق به فرآیند معنی و درک حاصل از واژگان و تصاویر تمایل دارد. در واقع، تحقیق کیفی یک تحقیق تفسیری و مبتنی بر روش‌شناسی تفسیری است که علت اصلی به وجود آمدن آن، اعتقاد طرفداران این نوع تحقیق به ضعف روش‌های اثباتی (پوزیتیویستی) در بررسی پدیده‌های اجتماعی می‌باشد. (صفری شالی، ۱۳۸۸: ۶۴). اما نظریه بنیانی (به‌عنوان یکی از روش‌های کیفی) که در آن، نظریه برگرفته از داده‌هایی است که در طی فرآیند پژوهش در جامعه به‌صورت نظام‌مند گردآوری و تحلیل شده، می‌تواند در شناخت نیازمندی‌ها و مشخص کردن اولویت‌های سیاستگذاری بسیار مهم و مؤثر به حساب آید. به‌عبارت‌دیگر در این راهبرد، گردآوری و تحلیل داده‌ها و نظریه‌ای که در نهایت از داده‌ها استنتاج می‌شود، در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند. پژوهشگر به‌جای این که مطالعه خود را با نظریه از پیش تصور شده‌ای آغاز کند، کار را با یک حوزه مطالعاتی خاص شروع کرده، اجازه می‌دهد که نظریه از دل داده‌ها پدیدار شود. نظریه برگرفته از داده‌ها، در مقایسه با نظریه‌ای که حاصل جمع آمدن یک سلسله مفاهیم بر اساس تجربه یا تأملات صرف است، به‌احتمال بیشتری می‌تواند نمایانگر واقعیت هر جامعه در زمان فعلی باشد، و از آنجاکه در هر جامعه‌ای نتایج و پیشنهادها نظریه‌های زمینه‌ای از داده‌ها استنتاج می‌شوند، می‌توانند با ایجاد بصیرت و ادراک عمیق‌تر، رهنمود مطمئنی برای شناخت دانش بومی باشند.

منابع

- ازکیا، مصطفی، عادل زارع و علی ایمانی. (۱۳۸۷). *رهیافت‌ها و روش‌های تحقیق کیفی در توسعه روستایی*، نشر نی، چاپ اول.
- ازکیا، مصطفی و رضا صفری شالی. (۱۳۷۸). نگرش سیستمی بر خرده‌فرهنگ روستاییان (به‌مثابه یک ضرورت در توسعه پایدار روستایی)، *مجله جنگل و مرتع*، شماره ۴۲، بهار.
- ایمانی جاجرمی، حسین. (۱۳۸۲). بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر عملکرد شوراهای اسلامی شهر در توسعه محلی، *رساله دکتری*، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
- حبیب پور، کرم. (۱۳۸۴). تئوری زمینه‌ای، *مقاله تهیه شده برای تحقیق درسی مقطع دکتری جامعه‌شناسی توسعه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران*، (مقاله چاپ‌نشده).
- دارابی، سعدا... (۱۳۸۴). *روش نگارش پایان‌نامه و طرح تحقیقاتی*، معاونت پژوهشی دانشگاه علوم بهزیستی
- ذکایی محمد سعید. (۱۳۸۱). نظریه و روش در تحقیقات کیفی، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۱۷.
- رازقی، نادر. (۱۳۸۷). علم و فناوری بومی یا بومی‌سازی علم و فناوری، گروه جامعه‌شناسی علم و معرفت انجمن جامعه‌شناسی ایران، *خبرگزاری مهر*، ۶ اسفند.
- سیلورمن، دیوید. (۱۳۸۱). *روش تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی*، ترجمه: محسن ثلاثی، موسسه فرهنگی تبیان.
- صفری شالی، رضا. (۱۳۸۸). *راهنمای تدوین طرح تحقیق*، انتشارات جامعه و فرهنگ، چاپ دوم.

عمادی، محمدحسین و اسفندیار عباسی. (۱۳۸۶)، *دانش بومی و توسعه پایدار*، سلسله انتشارات روستا و توسعه، چاپ اول.

- فاضلی، نعمت ا... (۱۳۸۸)، *گفتمان مسئله بومی‌سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی، مجله مطالعات اجتماعی ایران، بهار، شماره پیاپی ۵.*

- فراستخواه، مقصود. (۱۳۸۸)، *مقایسه سه گذرگاه درباره دانش بومی در ایران با تأکید بر تحولات مفهومی، ساختی و کارکردی علم، مجله مطالعات اجتماعی ایران، بهار ۱۳۸۸، شماره پیاپی ۵.*

- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۸)، *دایاسپورای علمی ایرانی و نقش آن در بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران، مجله مطالعات اجتماعی ایران، بهار، شماره پیاپی ۵.*

- فلیک، اووه. (۱۳۸۷)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه: هادی جلیلی، نشر نی، چاپ اول.

کیوی ریسون لوک وان کامپنهود. (۱۳۷۰)، *روش تحقیق در علوم اجتماعی نظری و عملی*، ترجمه و گردآوری: عبدالحسین نیک گهر، تهران: فرهنگ معاصر.

- مارشال کاترین و رأس من گرچین. (۱۳۷۷)، *روش تحقیق کیفی*، ترجمه: علی پارسائیان و سید محمد اعرابی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- مؤمنی، فرشاد. (۱۳۸۸)، *ایران و چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی، مجله مطالعات اجتماعی ایران، بهار، شماره پیاپی ۵.*

- Chamberlain, Kerry (1995). *What is Grounded Theory*, Qualitative Research for the Human Sciences, Kerlins.net.
- Corbin, j and Strauss, A. (1990). *Basics Of, Qualitative Research: Techniques and Procedures for Grounded Theory*, Sage Publications. Inc.
- Denzin, Norman & Lincoln Yvonnas (2000). *Handbook of Qualitative Research*, sage Publications 2nd Editions.

- Glaser, Barney G. & Strauss, Anselm L. (1967). *The Discovery of Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research*, Chicago, Aldine Publishing Company.
- Samik-Ibrahim, Rahmat. M. (2000). Grounded Theory methodology as the research strategy for a developing country, Forum Qualitative Sozialforschung/Forum: *Qualitative Social Research [On-line Journal]*, Volume 1, No. 1, January.
- Haig, Brian D. (2006). *Grounded Theory as Scientific Method*, University of Canterbury, Philosophy of Education Society.
- Bohm, Andreas (1997). *Theoretical Coding: Text Analysis in Grounded Theory*.
- Pendleton, Leslie (1997). *Profiles of persistence: A qualitative study of undergraduate women in engineering, Blacksburg, Virginia: polytechnic institute and state university* (theses)